

## پیام دوم خرداد با میخ آهنین هم نرفت به گوش حاکمیت!

در جمع یادداشت های پراکنده نورالدین کیانوری که بدست ما رسیده، بخش هایی از مقالاتی نیز وجود دارد که وی در ارتباط با مسائل روز نوشته است. این یادداشت ها ظاهراً به صورت تحلیل های ماهانه و جمع های محدود دست به دست می شده است. متأسفانه این یادداشت ها در زمان خود بدست ما نرسیده است، اما نمی توان به عبور زمان، آن ها را نادیده گرفت. نه تنها این یادداشت ها را نمی توان نادیده گرفت، بلکه آن تلاشی را نباید نادیده گرفت که به موجب آن زنده یاد کیانوری تا آخرین دم، از هیچ فرصتی برای ترویج مشی توده ای و نگاه توده ای به حوادث کشور استفاده کرد. حتی در حد نوشته ای کوتاه و رساندن به دست این و آن. در همین دوران، یعنی بلافاصله پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد 76 وی نامه مشروحی در تحلیل اوضاع کشور برای وی نوشت و ارسال داشت. پس از قتل فروهر، به دستور رئیس و دادستان دادگاه ویژه روحانیت (!) "علی رازینی" و "محسنی اژه ای" کیانوری را برای 48 ساعت بازداشت کردند و سپس در اتاق دادستانی دادگاه روحانیت با صراحت کامل به او گفتند: اگر نمی خواهی سرنوشت فروهر را در خانه ات داشته باشی، به هیچ مقامی نامه ننویس و مکاتبه نکن!

ما از میان یادداشت های کیانوری، علاوه بر گزارشی که درباره دلائل یورش به حزب و مسائل مربوط به بازجویی های زیر شکنجه و دراز کردن انگشت اتهام جدی به سوی "قائم پناه"، که روی سایت اینترنتی راه توده منتشر شده است، نوشته زیر را نیز از میان یادداشت های مورد بحث جدا کرده ایم که می خوانید. امیدواریم متن نامه ها و مکاتبات رسمی وی نیز که گفته می شود در تهران موجود است برای انتشار بدست ما برسد. یادداشت زیر را به این دلیل انتخاب کرده ایم، که به پایان دوران 8 ساله ریاست جمهوری محمد خاتمی نزدیک می شویم و بنابر شواهد بسیار، طبقات و اقشاری که او در این یادداشت از آن ها نام برده، با همان انگیزه ها و دلائل امروز اعتماد خود را به امکان تحول در حاکمیت جمهوری اسلامی از طریق صندوق های رای را از دست داده اند و از شمار رای دهندگان در هر انتخاباتی کاسته می شود.

به احتمال قریب به یقین حاکمیت خواهد کوشید با ایجاد یک بحران ملی و هیجان سازی در جامعه (نظیر خطر حمله به ایران و یا مشابه آن) انتخابات آینده ریاست جمهوری را به گونه ای برگزار کند که بالای 50 درصد در آن شرکت کنند. اما چه این شمار شرکت کنند و چه نکنند، در اصل مسئله، یعنی نارضائی عظیم مردم ایران از حاکمیت و جدا سازی سرنوشت خویش از سرنوشت حکومت و واقعییتی که به قوت خود باقی است و آینده ایران را رقم خواهد زد.

### کیانوری می نویسد:

رای دهندگان انتخابات دوم خرداد طیف گسترده ای از کارگران، کشاورزان، روشنفکران در رشته های گوناگون، از دانشگاہیان گرفته تا هنرمندان، نویسندگان....، جوانان و زنان - که به ویژه در دوم خرداد نقش تعیین کننده ای داشتند- بودند، که ضمن

داشتن خواست بسیار مهم مشترك، هر کدام خواسته هاي ویژه خود را نیز داشتند و دارند. اولین و مهمترین خواست و پیام مشترك اکثریت سنگین رای دهنده را شاید بتوان چنین بیان کرد:

ما ضمن تایید نظام در چارچوب قانون اساسی، با سیاست های حاکمیت، که بویژه پس از درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی، گام به گام و به ویژه پس از انتخابات مجلس دوره چهارم از سوی انحصارطلبان قدرت در زمینه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بر جامعه ما مسلط گردید، شدیداً مخالف هستیم.

ما خواستار برقراری حاکمیت قانون، تامین حقوق شهروندان مطابق مندرجات قانون اساسی، آزادی اندیشه و بیان، پایان دادن به غارت ثروت های ملی و بازده کار و رنج زحمتکشان به دست گروهی ثروت اندوز، تامین عدالت اجتماعی، نه تنها برابری همه شهروندان در برابر قوانین، بلکه سهم عادلانه از درآمد ملی برای زحمتکشان یدی و اندیشه ای هستیم.

ما خواهان پایان دادن به وضع طاقت فرسای موجود، تامین امکان تشکیل احزاب سیاسی و سازمان های مستقل غیر دولتی و صنفی، به ویژه اتحادیه های کارگری و ... هستیم."

بدین ترتیب، رای دهندگان با امید برآورده شدن این خواست هایشان، که همگی، بدون کم و زیاد در چارچوب حقوق شهروندان در قانون اساسی ج.ا مندرج است به پای صندوق های رای رفتند. اما، اکنون آنها با نگرانی زیاد شاهد سرسختی نمایندگان از جناح شکست خورده در نگهداری مواضع انحصار طلبانه خود هستند. به عنوان نمونه، باید به گفتار آقای یزدی رئیس قوه قضائیه اشاره کرد که در آن حق دخالت در سیاست کشور را از همه مردم گرفته است و مطابق آنچه در مطبوعات نیز منتشر شده گفته است: "سیاست و حکومت و ولایت در شان روحانیت جامع الشرایط است و غیر روحانی حق ندارد در سیاست دخالت کند."

حیرت انگیز، تنها این نیست که چنین ادعایی در تمام تاروپودش مخالف و معارض قانون اساسی است، بلکه بیشتر از این جهت است که 6 هفته بعد از حماسه دوم خرداد بیان شده است.

نکته دیگری که از انتخابات دوم خرداد و نتایج به دست آمده از آن باید مورد توجه بسیار ژرف قرار گیرد، شرکت بسیار گسترده زنان از همه قشرهای سنی و با موضعگیری های فرهنگی و اعتقادی و هم چنین شرکت گسترده نه تنها جوانان دارای حق رای 15 ساله، بلکه جوانان کم سن و سال تر، حتی دوره راهنمایی و ابتدایی است. به جاست انگیزه و خواست های این دو گروه اجتماعی، جداگانه بررسی شود.

## الف- زنان

این درست است، که در دو دهه گذشته، زنان در زمینه های آموزشی و کار و سوادآموزی پیشرفت های جالبی کرده اند، اما در بسیاری از زمینه ها و بویژه حقوق خانوادگی و اجتماعی نا برابری های سنگین میان زنان و مردان وجود دارد. در جامعه کنونی، نظام مردسالاری با همه پدیده های کهنه اش فرمانرواست و برخی قوانین که در جهت نابرابری زنان وضع شده بازده بسیار ناچیزی دارد. در انتخابات برای تعیین نمایندگان مجلس شورای اسلامی و رئیس جمهور که همه سر نوشت کشور را در دست دارند، زنان و مردان داری حق رای برابرند ولی برای شهادت در مورد هرگونه حق و یا نا حق، ارزش شهادت زنان به اندازه نیمی از شهادت مردان است. در مورد حق نسبت به فرزندان وضع حقوقی زنان اندکی بهتر از وضع حقوقی کنیزان در دوران برده داری است. داستان قتل "آرین"

دختر کوچولو به دست پدرش که مادرش را طلاق داده و حق دیدار فرزندش را هم از او گرفته بود و در مطبوعات مهم تهران به طور گسترده مورد گفتگو و اظهار نظر قرار گرفت نمونه‌ای است از هزاران نمونه دیگر که هیچ کس از آن با خبر نمی‌شود. نابرابری حقوق زنان و مردان در خانواده و در اجتماع تنها به دو مورد نام برده در بالا محدود نمی‌شود. با تغییرات شگرفی که بویژه در یکی دو سده اخیر در جهان، در زمینه پیشرفت علوم دقیقه و علوم انسانی پیدا شده است و با گستردگی چشمگیر وسایل ارتباط جمعی، آگاهی زنان ایران - نه تنها زنان روشنفکر و تحصیل کرده، که حتی زنان روستاها - نسبت به حقوقی که زنان در دیگر جوامع بشری با مبارزه مسالمت آمیز دراز مدت خود بدست آورده اند آگاهی یافته اند. اکنون این پرسش به حق مطرح می‌شود که آیا در کشور ما زمان آن فرا نرسیده است، که در تغییر قوانین در جهت از بین بردن این نابرابری‌ها و ناحقی‌های تحقیر آمیز تلاشی انجام گیرد. آیا نمی‌شود پذیرفت که شرکت گسترده زنان شهری و روستایی، پیر و جوان در انتخابات دوم خرداد و رای آنان پیامی صریح برای از بین بردن نابرابری‌هاست؟

## ب- جوانان

جوانان کشور ما از جهات گوناگون گروه ناهمگونی هستند. از لحاظ سطح آموزش، اشتغال، جنسیت، اعتقادات و نظریات سیاسی. بر همین پایه هم خواست‌های آن‌ها ترکیبی است از خواست‌های همگانی و خواست‌های ویژه. همگانی‌ترین خواست‌های این گروه ناهمگون را می‌توان چنین روایت کرد:

آزادی اندیشه و اظهار عقیده، امکانات بیشتر برای آموزش در سطح بالاتر، امکانات بیشتر برای ورزش و گذراندن سالم و ثمربخش وقت آزاد، تامین اشتغال مناسب با آموزش. جوانان خواستار آنند که به عنوان شهروند دارای حقوق سیاسی و اجتماعی به شمار آیند و به نظریاتشان توجه شود. ویژگی بسیار با اهمیت جوانان در کشور بالا رفتن سطح آموزش آنان است و دور نیست روزی که نه تنها از بی‌سوادی در کشور اثری باقی نماند، بلکه حداقل آموزش عمومی به سطح کشورهای پیشرفته جهان یعنی تحصیلات متوسطه برسد. نمودار تهیه شده به وسیله آقای مهندس عبدی تغییر چشمگیر سطح آموزش زنان و مردان تهران را از سال 1359 تا 1375 نشان می‌دهد. بدون تردید این روند دنبال خواهد شد. بالا رفتن سطح تحصیلات جوانان پایه بسیار پر توانی است برای رشد فکری و شخصیتی جوانان، آشنایی آنان با پیشرفت دانش بشری و مسائل بصرنجی که در همه زمینه‌های مادی و معنوی برابر انسان امروزی قرار می‌گیرند، و برخورد اندیشمندانه با این مسائل و موضعگیری خردمندانه با آنها. این پدیده تنها ویژه شهرهای بزرگ نیست. با گسترش شبکه مدارس متوسطه و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها در سراسر کشور، جوانانی که تا دو دهه پیش امکان رفتن به مدرسه را نداشتند، اکنون امکان آشنایی با بسیاری از مسائل علمی و اجتماعی و تاریخی و فرهنگی، امکان دسترسی به کتاب‌ها و ماهنامه‌ها و فصلنامه‌های علمی و اجتماعی را پیدا کرده اند.

## جوانان و آینده نامعلوم

پیام بسیار مهمی که جوانان با رای سنگین خود برای حاکمیت جمهوری اسلامی فرستادند این بود که اکثریت بسیار سنگین آن‌ها، نسبت به آینده اشتغال خود به سختی نگران هستند. این توده عظیم جوانان از آنرو به آقای خاتمی رای دادند که ایشان به جوانان وعده داد به خواست‌های آنان توجه جدی نماید. این توده عظیم جوانان از آن رو به آقای ناطق نوری رای نداد که با تجربه چندین ساله خود، علیرغم آن تبلیغات عظیمی که به سود ایشان انجام گرفت، ایشان را نماینده (بازار) و (دلایان) و آن گروه غارتگرانی می‌دانستند که از راه‌های غیرقانونی به میلیاردها ثروت دست یافته و یک شاهی هم مالیات به دولت نپرداخته‌اند. این

جوانان می‌دیدند که وضع زندگی مادی و فرهنگی، زندگی افراد تحصیل کرده- از استادان و الامقام دانشگاه گرفته تا پزشکان فارغ التحصیل جوان و مهندسان و کارگران کارخانه ها و کارمندان زحمتکش موسسات دولتی- هر روز سخت تر و بیشتر به سوی فقر می‌رود و در برابر چشم آنان هر بچه دلالی هر ماه چند صد هزار تومان درآمد دارد و هر ماه هم بر این درآمد می‌افزاید.

این است پیام میلیون ها جوان- دختر و پسر- کارگر و کشاورز و دانش‌آموز و دانشجو و پزشک و مهندس..... به حاکمیت کنونی ایران.

این توده بزرگ به شعارهای "پرواوزه" رسیدگی به ثروت های بادآورده، اعتمادی ندارد، چون می‌بینند که سالهای طولانی این ثروت های بادآورده به صورت برج ها مانند قارچ از گوشه و کنار تهران و سایر شهرهای بزرگ بالا رفته و بر شمار اتومبیل‌های 20 و 30 میلیون تومانی و جوانانی که "تلفن همراه" در دست این خودروها را می‌رانند و با دوستان خود مشغول گفتگوی تلفنی هستند، شمار کاخ‌هایی که صدها میلیون تومان ارزش دارند افزوده می‌شوند. برای آن ها این پرسش مطرح می‌شود که چه شد که یکبار در آستانه انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری مقامات عالی‌رتبه کشور به یاد این ثروت های بادآورده افتادند؟ آن ها می‌بینند که دستگاه قضایی کشور تنها وعده رسیدگی را می‌دهد ولی آیا قوه قضائیه کشور توانایی چنین کاری را دارد. در این زمینه تردیدهای بسیار زیادی وجود دارد. این تردیدها از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ چند سرچشمه برای این تردیدها خواندنی است:

یکی اینکه تاروپود قوه قضائیه، بخشی از تمام بافته دستگاه حاکمه کشور است و همه "بیماری های" خطرناکی که بخش‌های دیگر این دستگاه عظیم را در دهه گذشته در بر گرفته، به دستگاه قضایی کشور هم سرایت کرده است. درباره رشوه‌گیری و اعمال نفوذ در دادگاه‌ها در میان مردم زیاد صحبت می‌شود. یک نمونه "افسانه وار" داستان بیمارستان چهارزی است که گفته می‌شود کسانی با دادن رشوه‌های باورنکردنی و "تقسیم غنائم" با برخی مقامات بالایی قوه قضائیه توانسته‌اند برپایه یک قول تأیید مطلقاً بی ارزش، زمین و ساختمان‌هایی را که چندین میلیارد تومان ارزش دارد به 100 میلیون تومان از دست خانواده چهارزی درآورند.

هنگامی که رئیس قوه قضائیه، که تنها در برابر مقام رهبری پاسخگو است، بر آنست که 60 میلیون نفر اهالی کشور حق شرکت در سیاست کشور را ندارند؛ می‌توان فکر کرد که در قوه قضائیه چه جوی حکمفرما است.

یک نمونه گویا: حجت الاسلام دکتر محقق داماد، که 5 سال رئیس سازمان بازرسی کل کشور بود، بدون کمترین توضیح یکبار از این مسئولیت بسیار مهم برکنار و به عنوان عضو شورای فرهنگ عمومی کشور به نوعی "تبعید گاه" فرستاده شد. نمی‌توان این گونه اندیشید که اظهار نظرهای انتقادی آقای محقق داماد از مقامات و افراد دستگاه‌هایی که مورد حمایت رئیس قوه قضائیه هستند علت این "تبعید" بوده است؟

همه می‌دانند که رئیس قوه قضائیه از گردانندگان جناحی از حاکمیت است که در انتخابات دوره پنجم مجلس کوشید اکثریت مطلق را برای خود بدست آورد و نامزدش در دوم خرداد با شکست سنگین برای در دست گرفتن کرسی ریاست جمهوری روبرو شد. در گفتگویی که روزنامه سلام با آقای دکتر محقق داماد کرد و در شماره‌های 18 و 21 شهریور 1375 منتشر شد، ایشان گفت: "امروز در بین افرادی که اصلاً انتظار نداریم، تملق، چاپلوسی و بله قربان گوئی رایج است و این چاپلوسی‌ها و مداحی‌ها هوی نفس و پست خواهی و از ارزش های پوچ دنیا است. حضرت امام خمینی(ره) در جلسه‌ای که یک نفر تملق زیاد می‌کرد، به او پرخاش کرد و گفت: من کوچکتر از آن هستم که شما تملق کنید. امروز اخلاق و فرهنگ کشور ما به سوئی می‌رود که نه انقلابی است و نه اسلامی. رهبری فرهنگی و هدایت فرهنگی در دست مراکز و افراد مخصوصی است که در راس آن ها صدا

و سيما، روزنامه‌ها، مجلات، کتب و از همه بالاتر خطبای کشور هستند. امروز خطیبان جامعه که قدرت‌های جامعه در دست آن‌ها است، روحانیت، ائمه جمعه، اینها همه فرهنگ سازان کشورند."

انتخابات روز دوم خرداد 1376 نشان داد که اکثریت مطلق رای دهندگان، زن و مرد، پیر و جوان، شهری و روستایی، کارگر و روشنفکر، این فرهنگ سازان را که آقای محقق داماد بر شمرده اند به درستی شناخته و به آن‌ها "نه" گفته و به نامزدی که وعده داد در راه تغییر این وضع ناهنجار گام برخواهد داشت رای دادند. آن‌ها با این رای گفتند که خواهان نظامی هستند که در آن "دروغ گوئی، تملق، فساد، غارت، ظلم.... فرمانروا نباشد." این است پیام تاریخی دوم خرداد 1376.